درس چهارصد و پنجاه و هشتم

نقدِ تطبیقِ وجوبِ ذاتی بر زمان (۱)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و نحنُ بِعَونِ اللهِ تعالی مُستَغنونَ عن هذه التَجَشماتِ فإنَّ مناطَ الوجوبِ الذاتیِّ فی فَلسفتِنا هو ضرورةُ طبیعةِ الوجودِ المطلقِ بما هو وجودٌ مطلقٌ.[۱]

مرحوم آخوند پس از ذکر ادلهٔ قوم در رد اشکالی که بر مسئلهٔ وجوب ذاتی مطرح می‌شد راجع به مسئلهٔ واجب الوجود گفتند: تعریفی که شما برای واجب الوجود ذکر کردید این تعریف بر وجود زمانی هم منطبق است و چون زمان امتناع وجود سابق و امتناع وجود لاحق پس از عدم را دارد پس می‌توان گفت که زمان از اوصاف ذاتی حق متعال است و وصف ذاتی حق به معنای تغیّر و حدوث تدریجی در ذات است و تعالی عن ذلک.

جواب‌هایی برای این مسائل ذکر کردند که عرض شد. مرحوم آخوند نسبت به جواب‌ها ایراد وارد کردند که این جواب‌ها مطابق با اصول قوم نیست.

---

[۱] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۸۱.

مطلبی را که خود ایشان ذکر می‌کنند و تعریفی را که برای وجوب ذاتی می‌آورند به‌طورکلی از وجود زمانی رفع شبهه می‌کند و وجوب ذاتی را منحصر در وجوب حضرت حق می‌کند. ایشان می‌فرمایند که وجوب ذاتی در فلسفهٔ ما به چیزی اطلاق می‌شود؛ ما وجوب ذاتی را به ضرورت وجود مطلق نه مقید بما هو مطلقٌ برای ذات می‌دانیم که یک وجودی برای یک ذاتی مطلق، بما هو مطلقٌ، ضرورت داشته باشد و این غیر از مبدأ اعلیٰ ذات دیگر نمی‌تواند باشد. بله! در عالم خارج وجودات مقیدی برای ذوات، ممکن است ضرورت داشته باشند مانند وجود زمان برای ماهیت زمان بما أنَّه متدرجُ الحصول و بما هو حادثٌ بعدَ عادم؛ به این منوال. یا وجود مقید برای ماهیات امکانی ضرورت دارد بما أنَّه معلولٌ لِعلته العُليا المتقدم بالطبع على المعلول.

خب اینها وجوداتی ضروری هستند منتها وجودات مقیده هستند و برای ذات وجوب دارند. اما ذاتی که وجود مطلق برای او ضرورت داشته باشد نفس اطلاق، موجب رفع ترکیب و احتیاج از ذات

خواهد شد و رفع ترکیب و احتیاج از ذات عبارت از وجود حی قیومی و صمدی است که این احتیاجی به علت مافوق خود ندارد و وجودات دیگر چون جنبهٔ تقید دارند آن حیثیت تقید اقتضاء علت را برای آنها می‌کند و به‌واسطهٔ این مسئله، زمان دیگر وجود ذاتی ندارد بلکه خود زمان شأنی از شئونات حضرت حق خواهد شد. زیرا این وجود به عمومیتی که دارد جنبهٔ طبیعت کلیه‌ای که به‌عنوان عموم صادق بر افراد است را ندارد.

کیفیت وجود طبایع کلیهٔ متواطی

طبایع کلیهٔ متواطی وجودشان به وجود افراد و نفی‌شان به انتفاء جمیع افراد است. از این نظر یک جنبهٔ سعه‌ای دارند که همهٔ افراد را به ماهیات مختلف دربر دارند. من‌باب‌مثال ماهیت انسان ماهیت متواطی است یعنی به همهٔ افراد به یک نحوه صادق است؛ بر زید، عمرو، بکر و اینها همه به یک نحوه صادق است و همهٔ افراد جزئی را با ماهیات مختلفه که مخصوص جزئیت آنها هست ـ نه از حیث نوعیت ـ [دربر می‌گیرد]، از حیث نوعیت که همه واحد هستند اما از حیث صورت هرکدام از اینها

اختلاف دارند. آن طبیعت نوعیه همهٔ اینها را دربر دارد و یک عام شمولی نسبت به همهٔ افراد است. حالا باید ببینیم که آیا این وجود مطلق که وجوب ذاتی برای ذات حضرت حق است نسبت به سایر خصوصیات و ماهیات چه حیثیتی دارد؟! آیا نسبت به بقیه مانند عام شمولی است؟! در آنجا که ماهیتی معنا ندارد و نوعیت در آنجا می‌گنجد. آن وجود مطلق خارج از تعریف است و قوام ماهیات به حدّ ذاتی و تعریف بر آنهاست و وجود عارض بر ماهیات می‌شود و خودش خارج از ماهیات است.

معنای شمول وجود مطلق

بنابراین این شمولی که در اینجا چه شمولی است؟ شمولی که در اینجا هست شمول سعه‌ای است. یعنی این وجود مطلق به‌نحوی است که جنبهٔ سعه‌ای دارد و به‌واسطهٔ آن جنبهٔ سعه‌ای عمومیت پیدا می‌کند و همهٔ انحاء وجودات را در درون خود متمرکز می‌کند. این معنای شمول وجود مطلق است. بنابراین این وجود برای ذات اقدس حق وجوب ذاتی می‌شود و وقتی که این وجوب ذاتی شد نسبت به سایر وجودات مقیده از وجودات امکانیه که

ازجملهٔ آنها زمان است چه حکمی پیدا می‌کند؟ حکمش حکم وجود مطلق سعه‌ای نسبت به او است. پس همان‌طوری‌که سایر وجودات ممکنه شأنی از شئونات حضرت حق و این وجود است وجود زمانی هم شأنی از شئونات حضرت حق و شأنی از شئونات این وجود ذاتی خواهد بود. من‌باب‌مثال یک شأنش مبدعات است یک شأنش مکوّنات است یک شأنش طبیعیات است یک شأنش تجردات است یک شأنش هم وجود زمانی است که آن وجود زمانی شأنی از شئون این وجود است و کاری به آن وجود ذاتی حضرت حق ندارد.

معنای وجود ذاتی

چون وجود زمانی وجود مقیدات است پس این وجود مقید داخل در تحت علت اولیٰ خواهد بود. بنابراین این دو باهم ارتباطی ندارند و وجوب ذاتی بر وجود زمانی از این نقطه‌نظر حمل نمی‌شود زیرا وجود ذاتی به آن وجودی اطلاق می‌شود که جنبهٔ اطلاق دارد و وجود زمان جنبهٔ اطلاق ندارد و مقید و متدرج الحصول است و با این کیفیت جواب داده می‌شود.

و نحنُ بِعَونِ اللهِ تعالی مُستَغنونَ عن هذه التَجَشماتِ فإنَّ مناطَ الوجوبِ الذاتیّ فی فَلسفتِنا هو ضرورةُ طبیعةِ الوجودِ المطلقِ بما هو وجودُ مطلقٍ.

[ما به یاری خداوند تعالی از این سختی‌ها مستغنی هستیم] چرا ما مستغنی هستیم؟ دلیل ما این است که مناط و ملاک وجوب ذاتی در فلسفهٔ ما عبارت از ضرورت طبیعت وجود مطلق نه تقید بما هو وجودٌ مطلقٌ است. یعنی وجود مطلق از حیث اطلاقش برای ذات ضرورت داشته باشد.

و ملاکُ الامتناعِ الذاتیّ هوُ ضرورةُ رفعِ طبیعةِ الوجودِ مطلقاً و تَحقُّقُ طبیعةٍ کلیةٍ مِن الطبائعِ العامّةِ المتواطئةِ و إن کانَ بِتَحققِ فَردٍ مِن أفرادِها و ارتفاعُها بِارتفاعِ جَمیعِ الأفرادِ لها لکنَّ الوجودَ لیسَ شمولُه و انبساطُه مِن حیثُ عروضِ الکلیةِ و العمومِ له.

و ملاک امتناع ذاتی ضرورت رفع وجود مطلق است که وجود مطلق طبیعتش برای ذات ممتنع باشد مثل شریک‌الباری و امثال‌ذلک. و اینکه تحقق یک طبیعت کلیه از طبایع عامهٔ متواطئه اگرچه به تحقق یک از فرد از افرادش و ارتفاع این طبیعت عامه به ارتفاع طبیعتی افرادش برای این طبیعت است لکن وجود [شمول و انبساطش از حیث کلیت و عموم] مثل طبایع عامه نیست اینکه می‌گوییم: وجود شامل و منبسط و عام است و همهٔ وجودات مقیده را شامل می‌شود این به‌خاطر این نیست که کلیت و عموم بر آن عارض شده است. کلیت و عموم در باب ماهیات است و وجود خارج از ماهیات است. یک ماهیتی که

دارای سعه است به آن ماهیت کلی می‌گویند مثل انسان کلی یا ماهیتی که دارای عام است به آن ماهیت عام می‌گویند مثل رجال، قوم، قریه، الفاظ، الفاظ جمع، اسم جنس و امثال‌ذلک اینها همه الفاظ عموم و شمول هستند که شامل آن افرادی که در مادون خودشان هستند می‌شوند. ولی این وجود مطلق به همین نحو شامل افراد مادون است؟ نه، چون این اسم جنس نیست ماهیت ندارد عام نیست اسم جمع نیست الف و لام جمع ندارد نوع نیست و جنس نیست بلکه وجود خارجی از حدّ تعریف است و او عارض بر طبایع می‌شود و آنها را محقق می‌کند. پس این سعهٔ وجودی و عموم وجودی به‌نحو سِعی است نه به‌نحو جمعی و عامی و کلی.

فرق سعه با عام

سعه با عام فرق می‌کند سعه یعنی دارای توسعه است؛ من‌باب‌مثال وقتی شما یک مقداری از یک لیوان آب را در اینجا می‌ریزید این یک قطره در همین‌جا می‌ایستد و دیگر نمی‌گویند که سعه دارد ولی وقتی که این مقدار را روی این فرش و موزائیک پخش کنید یک‌دفعه می‌بیند یک محوطهٔ وسیعی را

شامل شد درحالی‌که خودش واحد است. این پخش شدنش جنبهٔ سعِی خود ماهیت است اما نه‌اینکه این عام است، عام نیست یک فرد است و دارید می‌بینید ولی فردی است که .... حالا من اشتباه کردم این مثال را زدم باید یک مثال دیگر بزنم. مثال آب و جماد؛ این مسئلهٔ جماد واحد است این کاغذ که الآن در دست من هست شیء واحد است این لیوان آبی که الآن در دست من هست این‌هم شیء واحد است و اگر شما این کاغذ را در اینجا بگذارید به همان میزان کمّی که عارض بر اوست از این مکان جا می‌گیرد و جنبهٔ سِعی ندارد اما وقتی این آب را که ریختید یک‌مرتبه می‌بینید دایره [و قطرش] این مقدار است ولی وقتی که پخش شد می‌بینید که دایره به شعاع سی سانت هم ایجاد می‌کند. پس این ماهیتاً جنبهٔ سعی دارد؛ سعه و انتشار و نشر دارد ولی این قرطاس جنبهٔ سعه‌ای ندارد و به همان میزانی که آن سطح تعلیمی او عارض بر آن شده است به همان مقدار این فرش را استیعاب می‌کند.

معنای وجود

وجود، مثالش به همین است و وجود جنبهٔ عام

ندارد مثل رجل که جمعش رجال می‌شود یا قوم که همهٔ افراد را دربر بگیرد بلکه وجود حقیقتی است که آن حقیقت در همهٔ مقیدات دست‌اندازی کرده است؛ هم بر این دست‌اندازی کرده هم بر آن و ...، نه‌اینکه ماهیت او به وجود فردی از افراد است. نه، آن مربوط به طبایع کلیهٔ متواطی است. وجود که طبیعت ندارد بلکه این وجود که همهٔ این مقیدات را داخل شده است چون ماهیت ندارد همهٔ ماهیات را در خود گرفته است؛ اگر ماهیت داشت که ماهیت با ما ماهیت دیگر متخالف بالذات است، چطور ماهیت حیوان ماهیت جماد را شامل بشود؟! یا چطور ماهیت مجرد ماهیت [ماده] را شامل بشود؟!

وجود زمان، شأنی از شئونات وجود ذاتی

پس وجود از این باب و از این نقطه‌نظر همهٔ وجودات مقیده ازجمله زمان را شامل شده است. پس وجود زمان شأنی از شئونات وجود ذاتی است و دیگر زمان خودش نمی‌تواند وجود ذاتی داشته باشد.

بَل له إطلاقٌ و شمولٌ بِنحوٍ آخَرَ سِوىَ العمومِ عَلى ما يَعلَمَه الراسخونَ فى العلمِ.

[بلکه برای او شمول و اطلاق دیگری] غیر از آن

عمومی که آن طبایع کلیه دارای آن عموم هستند می‌باشد که [فقط راسخان در علم آن را می‌دانند و] آنها فقط این نحوه اطلاق و شمول را می‌توانند متوجه بشوند و بدون اینکه ماهیتی برای وجود فرض کنند آن جنبهٔ و تسری را می‌توانند ادراک و تصور کنند.

تلمیذ: مرحوم علامه در توحید علمی و عینی ایرادی بر فلاسفه در نظریهٔ اینکه آیا وجود مقول به تشکیک است یا نیست وارد کردند و در آنجا فرمودند که خود وجود مقول به تشکیک نیست ولی مظاهر مقول به تشکیک است و ماهیات و ظروفی که وجود بر آنها عارض می‌شوند مقول به تشکیک است و این بستگی به این دارد که چقدر از این وجود بهره بگیرند، در واقع آن مظهریت برای وجود مقول به تشکیک است.[1]

استاد: یعنی اصلاً در آن حاق و حقیقت وجود تشکیک معنا ندارد و مظاهر وجود یعنی همین شئونات وجود که ایشان هم می‌خواهند بگویند، همین مطلب است.

فَوجوبُ حقیقتِه الکاملةِ یَستلزمُ وُجوبَ جمیعِ شُعَبِه و مراتِبه و فروعِه و امتناع هذه الحقیقة یَستلزِمُ امتناعَ جمیعِ مَراتبِه و أنحائِه و تَجلیاتِه.

وجوب حقیقت وجود که آن حقیقتش حقیقت کامله است مستلزم وجوب جمیع شعب و مراتب و فروعش است؛ استلزام وجوب همهٔ اینها را خود دارد و همهٔ شعب به وجود او وجوب دارند همهٔ مراتب تشکیکیه به وجوب او وجود دارند و همهٔ فروع؛ وجودات مقیده، زمانیه، غیر زمانیه، مبدعات،

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به توحید علمی و عینی، ص ۱۷۱.

مکوّنات، عالم کون و فساد و عالم مجردات، همهٔ اینها شعب و مراتب وجود هستند که همهٔ اینها باید وجوب داشته باشند منتها وجوبشان به این حقیقت وجود برمی‌گردد نه‌اینکه وجودشان وجود استقلالی است و این وجوبشان وجوب مقید می‌شود درحالی‌که ما وجوب ذاتی را وجوب مطلق دانستیم و امتناع این حقیقت امتناع جمیع مراتب و انحاء و تجلیاتش را استلزام دارد.

فالزَّمانُ بِهویته الاتصالیةِ التی هی أفقُ التجددِ و التَقَضّی و عَرشُ الحوادثِ و التغایر شأنٌ واحدٌ مِن شؤونِ العلةِ الأولی و مَرتبةٌ ضعیفةٌ مِن مَراتبِ نُزول الوجودِ فیکون أضعفَ الممکناتِ وجوداً و أخسَّ المعلوماتِ رتبةً.[1]

زمان به همان حقیقت خارجی اتصالیهٔ خودش ـ زمان امر اتصالی است ـ این زمان افق تجدد و تقضی و عرش حوادث و تغایر است یعنی زمان یک حقیقت خارجیهٔ تجدد و تقضی و دربرگیرندهٔ همهٔ حوادث و تغیرات است و همهٔ امور حادث داخل در تحت زمان هستند. این زمان یکی از شئون علت اولیٰ و یکی از اقسام نزول مراتب وجود است و مرتبهٔ ضعیفه‌ای از مراتب نزول وجود است [پس از نظر وجود اضعف ممکنات است و از نظر رتبه،

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۸۱ و ۳۸۲.

اخس معلومات است]، به‌خاطر اینکه اصلاً هیچ هویت خارجیه‌ای در واقع ندارد بلکه یک چیز ضعیفی به‌عنوان امر متدرج الحصول است که بر حوادث خارجیه عارض می‌شوند. باز هم حوادث خارجیه وجود خارجی دارند من‌باب‌مثال کتاب وجود خارجی دارد، فرش وجود خارجی دارد ولی اینکه کتاب در ضمن یک ساعت درست می‌شود این تدریجی بودنش هم یک وجود ضعیفی است که باز حصّه‌ای از وجود دارد که قائم به این کتاب است و این کتاب هم قائم به آن علت اولیٰ است پس آن وجود قائم به همان علت اولیٰ خواهد شد، درست شد؟!

بنابراین وجود زمان که یک وجود اتصالی است درعین‌حال که یک حقیقت خارجیه است جدای از ذات پروردگار نیست چون وجود سعه‌ای پروردگار همه ـ ازجمله خود زمان ـ را گرفته است. پس بر زمان از نقطه‌نظر وجوب ذاتی، وجوب ذاتی نمی‌چسبد. وجوب ذاتی اختصاص به ذات پروردگار دارد چون ما وجوب ذاتی را وجوب مطلقی دانستیم که برای ذات ضرورت دارد و امتناع

ذاتی را رفع این وجود مطلق می‌دانیم که برای یک ذاتی امتناع دارد مانند شریک‌الباری که خود طبیعت وجود به‌عنوان اطلاق خودش از او منتفی خواهد شد.

پس زمان در اینجا چه جایگاهی دارد؟ آیا زمان هست یا نه؟ ایشان می‌گویند که زمان هست لکن زمان به‌عنوان یک وجود ضعیف و وجود مقید شأنی از شئون حضرت حق است که آن زمان در تکوین اعیان خارجی دخالت پیدا می‌کند پس همان‌طوری‌که وجود حضرت حق یک امر را در خارج مکوّن است؛ ﴿ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَیۡنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ﴾[1] که خلقت در اصلش منوط به اراده و مشیت پروردگار است این خلقت مانند مجردات خلقت ابداعی نیست است بلکه خلقتی است که با زمان همراه است و زمان به‌عنوان وجود ضعیف در ضمن این خلقت تدریجی خودش را در خارج نمایان و ظاهر می‌کند.

---

[1] . سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۹۵:
«خدا آن کسی است که آسمان‌ها و زمین و هر چه که میان آن دو است را در مدت شش روز آفرید.»

بنابراین زمان معلول برای علت اولیٰ است نه‌اینکه وصف ذاتی برای علت اولیٰ باشد. پس دیگر اشکال حل شد؛ اینکه شما گفتید که وجوب حضرت متصف به زمان است و چون متصف به زمان است پس در ذات حضرت حق تغیر و حدوث است، در اینجا منتفی می‌شود چون وجود حضرت حق وجود اطلاقی است ولی زمان وجودش اطلاقی نیست بلکه عرضی است که بر مکوّنات خارجی عارض می‌شود.

تلمیذ: آیا ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ ناظر به زمان است؟ ... تدریج زمانی آن نخواهد بود

استاد: شاید همین تدریج تکوّنی مدّنظر باشد، شاید اول گاز بوده و بعد ...

تلمیذ: دارد: ﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ﴾ ...

استاد: ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ به همان سماوات برمی‌گردد.

تلمیذ: دارد ﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾ یعنی همهٔ مراتب هفت‌گانه ازجمله تجردات را هم شامل می‌شود.

استاد: این سماوات با آن سماوات فرق می‌کند، این سماوات یعنی همین طبقات ماده و با آن فرق می‌کند.

تلمیذ: این از کجای آیه مشخص می‌شود؟

استاد: از همین ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ چون دوری که دارد مقصود از آن دور تکوّناتی است که بر ... .

استاد: آیه دقیقش چیست؟

تلمیذ: ﴿ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَیۡنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱلرَّحۡمَٰنُ فَسۡـَٔلۡ بِهِۦ خَبِیرٗا﴾.[1]

منظور از ﴿سِتَّةِ أَیَّامٍ﴾ در آیهٔ ﴿ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا ...﴾

استاد: بله [پس] مطلب ایشان [درست] است، ﴿سِتَّةِ أَیَّامٍ﴾ یعنی در شش دور که مقصود همان عوالم لاهوت، جبروت، ملکوت و عالم مثال است که اینها همه مثال هستند تا ارض که دیگر جنبهٔ مادی دارد.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد

[1] . سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۹۵:
«خدا آن کسی است که آسمان‌ها و زمین و هر چه که میان آن دو است را در مدّت شش روز آفرید؛ و پس از آن بر عرش استیلا یافت. برای شما غیر از او هیچ صاحب اختیاری و هیچ شافعی نیست! آیا شما متذکّر نمی‌شوید!؟»